

خشونت وحشیانه!

از «دکتر عزیزاله سلیم پور»

نیس - فرانسه

سازمان عفو بین المللی از اینجانب درخواست نموده بود تا در اولین شب نمایش فیلم افریقائی بنام «مولاده» اثر ثمین عثمان که برنده جایزه «نوعی نگاه» در فستیوال بین المللی کان ۲۰۰۴ و جایزه مخصوص داوران در فستیوال مراکش ۲۰۰۵ شده بود شرکت جسته با بینندگان در سالن سینما بطور کلی در مورد خشونت انسانها و سپس در مورد فیلم گفتگوئی داشته باشم. مولاده فیلم بسیار زیبا و پر قدرتی است که بینندگان را سخت تحت تأثیر قرار میدهد و آنها را در مورد یکی از وحشیانه ترین رفتارهایی که بر زنهای افریقائی و بعضی از کشورهای عربی انجام میشود ب فکر وامیدارد. امروزه در ۳۸ کشور از ۵۴ کشور عضو اتحادیه افریقائی و عربستان سعودی، یمن و غیره بخش خارجی و گاهی قسمتی از بخش داخلی و حتی تمام آلات جنسی دختران از ۵ سالگی تا ۱۴ سالگی را وحشیانه میبرند و ختنه میکنند. امروزه ۱۳۰ تا ۱۴۰ میلیون دختر و زن در دنیا به این مصیبت گرفتار شده و با آن زندگی میکنند. نتایج حاصل از این عمل خشونت آمیز در صورتیکه دختر به علل مختلف در ماه اول نمیرد، بسیاریند و دختران و زنانی که فقط جاننداری برای ارضاء مردها و بارآوری میباشد و نه فقط دیگر از هر گونه لذت جنسی محروم میباشد بلکه رابطه جنسی برای آنان همراه با دردهای شدید بوده و به نوعی شکنجه تبدیل میشود.

اگر موضوع این عمل وحشیانه و دلائلی که طرفدارانش برای پیگیری آن ارائه میدهند برایتان جالب باشد میتوانم در اینباره مقاله جداگانه ای بفرستم.

تصمیم داشتم هنگام سفر به پاریس در روز ۱۶ سپتامبر از فرصت استفاده کرده این گفتار را در هواپیما تهیه کنم. پیش از ورود به سالن انتظار فرودگاه، به اطاعت از قوانینی که گرچه دیگر رایج شده ولی عادت به آنها برایم مشکل است تن در دادم. بارانی و کتم را در آوردم (حال خدا پدرشان را رحمت کند که نگفتند کفش هایم را هم در بیاورم). کمربندم

که حامل تلفن دستی ام بود را نیز باز کرده روی سکوی متحرک جای دادم که از پشت تلویزیون آنها را بررسی کردند. سپس خودم را از زیر طاقی الکترونیک کاشف مواد فلزی عبور دادم تا مطمئن شوند کارد و یا چاقویی به همراه ندارم. آنگاه آقائی گردن کلفت بمن دستور داد تا دستها را بالا برده پاهایم را باز کنم و با دستگاهی مخصوص که با ارتعاشاتش از وجود کلید کوچکی در جیب من خبر داد از سر تا پایم را زیر و رو کرد و با دو دستش زیر بغلهایم را لمس کرد و با تشکر اجازه پیشرفتم را داد ولی هنوز کار تمام نشده بود. اینبار دختر خانمی زیبا و خوشرو از من اجازه خواست تا کیف دستی و سپس جعبه ویلنم را بازرسی کند مبادا خدای ناکرده اشتباهاً بجای ویلن کلاچینکوفی در آن گذاشته باشم!

بیاد آنروزهائی افتادم که یکشنبه بعد از ظهرهای آفتابی برای تفریح به فرودگاه میرفتم قهوه سفارش میدادم و روی تراس فرودگاه از مشاهده پرواز هواپیماها در جلوی پایم مسحور شده لذت میبردیم. این تفریح منحصر بمن نبود. خواننده معروف فرانسوی «ژیلبرت بکو» که همه «ناتالی» او را بخاطر دارند نیز این لذت تماشای پرواز اعجاز آمیز هواپیماها را با شعر معروف «یکشنبه در اورلی» جاودانی کرد. اما متأسفانه بین آنروزها و امروز، ۱۱ سپتامبری بوقوع پیوسته است؛ روزی که آدم نمائیهائی تصمیم گرفتند خود را به کشتن دهند تا در سفر خود حداکثر افراد بیگناه از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان از هر دین و مسلک و کیش و آئین را به دیار مرگ خشونت بار با خود همراه سازند؛ خشونتی که گرچه وحشت زا و غیر قابل توصیف بود ولی در دنیا بیسابقه هم نبود. آخر مگر هابیل به مصداق کتاب مقدس برادر بیگناه خود قابیل را نکشت و از آن گذشته پروردگار باری تعالی مگر اولین درس خشونت را خود به او نیاموخته بود؟ مگر نه اینکه طوفان کاتارینا و سونامی در مقابل طوفان نوح چون نسیم خوش بهاران است؟! حالا این برای کسانی است که ایمان دارند. برای بی ایمانان که وضع وخیم تر است. آنها میگویند

نسل بشر حیوان بوده است. در این صورت قبول کنیم که بشریت گردش به عقب را اختیار کرده است. آخر چه حیوانی را دیده اید که در میان هموعان بیگناه خویش، خود را به کشتن دهد تا آنها را به دیار مرگ بفرستد؟ کدام حیوانی را دیده اید که نه از گرسنگی و بخاطر تنازع بقاء بلکه فقط از روی خشونت نوزادان را در کودکستان و پیران را در پیرخانه ها و بیماران را در بیمارستان به هلاکت برساند و بخاطر این خشونت پیشاپیش وصیت نامه شومی را بسان حماسه جلوی دوربین تلویزیون ها بخواند و حتی به مادر و پدر خود نیز رحم ننماید؟

اگر انسان حیوان تکامل یافته است، پس جنایات شوم نازیها را در «شوآ» چگونه توجیه کنیم؟ راستی آیا هرگز عکس رهبران و جنایتکاران نازی و یا مسئولان کشتارهای دسته جمعی استالین و یا کمرهائی که سرخشان مینامند را دیده اید؟ جانی بودن و قسی القلب بودن بر روی کدام چهره آنها نمایان است؟

در اینجا باز بیاد آزمایش معروف میلگران میافتم که در سالهای ۱۹۵۰ نشان داد خیلی از انسانها در بعضی از موقعیت ها میتوانند تا سرحد مرگ به یک ممنوع خود درد تحمیل کنند و او را آزار دهند و این تربیت خانوادگی اجتماعی و دینی است که برای خشونت انسانها حد و حصری معین نمیکند. حال اگر خانه و خانواده اجتماع و مذهب خود خشونت آفرین شوند و مشوق آن باشند، دیگر کار انسانها معلوم نیست به چه بیانجامد.

هر چه بگنند نمکش میزنند

وای بوقتی که بگنند نمک

در هواپیما روزنامه فیگارو را بدست گرفتم و دو خبر توجهم را بخود جلب کرد: روز قبل در شیکاگو زنی ۴۴ ساله را بجرم قتل شوهر و دو فرزندش با تزریق ماده سمی در ورید اعدام نمودند.

خبر دیگر قتل یک دختر جوان بود! دو برادر با خوراندن زهر به خواهر فلسطینی و مسلمان خود که از یک فرد مسیحی باردار شده بود او را با بقتل رساندند سپس فامیل بدون سر و صدا او را دفن مینمایند و چون موضوع برملا میشود میروند و خانه عاشق مسیحی و ۱۰ تا خانه همسایه های او را نیز

میسوزانند!

آخر پس فرمان قتل مکن برای که نازل شده است؟ اولاً از زن شیکاگوئی هرگز گناه خود را اعتراف نکرد، ثانیاً حتی اگر واقعا قاتل بوده باشد، آیا آنکه سرنگ زهرآلود را در رگ آن زن در آن هنگام بی دفاع فرو برد و جاننش را گرفت بنویس خود مرتکب قتل نشد؟

و آیا عشق بین دو انسان چنان گناهی است که مستوجب مسموم کردن جوانی با کودکی در شکم، آنهم بوسیله برادرانش گردد؟

صدای خلبان هواپیما را شنیدم که میگفت تا چند دقیقه دیگر در فرودگاه اُروی فرود میآید. آسمان آبی رنگ و درج هوا ۲۱ درجه سانتیگراد است.

دو روز بعد در بازگشت از پاریس سعادت شرکت در شب نشینی «مهرگان» را داشتم که بانو دکتر سرخوش مدیر انجمن دوستی ایران و فرانسه آنرا ترتیب داده بود. جشن مهرگان جشن پیروزی مهر بر خشونت، جشنی که یادبو شکست ضحاک، ماردوش مظهر خشونت در میان پارسیان بود.

ایکاش صفحه های پیام جا داشتند تا تمامی این داستان و از زبان فردوسی بازگو کنم ولی اجازه دهید اقلاً چند خط این حماسه بی نظیر را تقدیمتان کنم:

همه در هوای فریدون بدند

که از جور ضحاک پر خون بدند

...

نخواهم بر گاه ضحاک را

مر آن ازدها دوش ناپاک را

...

فریدون فرزانه به نواختشان

ز راه خرد پایگه ساختشان

...

از او نام ضحاک چون خاک شد

جهان از بد او همه پاک شد

...

راستی عنوان مقاله چه بود؟

پایان

کسانیکه مایلند با یک CD شاهکار فرهنگی و هنری بنا مهرگان آشنا شوند با تهیه کننده آن مریم صادقی و بهرو شیردل به شماره تلفن 343-5678 (818) تماس بگیرند.

عزیزاله سلیم پور